

# فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی

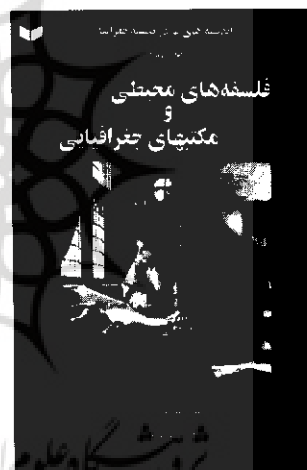
• محمد حسین بوچانی

برنامه‌ریزی برای فضاها و پایداری آن است، آن‌گاه از فهم دانش نظری و مبانی تئوریک این علم برای کاربردی کردن آن گریز ناپذیریم. شناخت پایه فلسفی هر علم سبب فهم عمیق و سپس تلاش در جهت ارتقا کیفی آن دانش می‌شود. بنابراین فلسفه هر علم شناخت تئوریک و نظریه‌ای آن علم است. علاوه بر این، فهم پدیده‌ها و اتفاقات در عرصه هر دانشی در سطح کاربردی و جزئی مستلزم فهم دانش تئوریک و چرایی آن پدیده‌هاست.

کتاب اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی اثر جغرافیادان بزرگ و پدر علم جغرافیای ایران، دکتر حسین شکویی، در پی پر کردن جای خالی فهم اندیشه‌های حاکم بر علم جغرافیاست.

واقعیت امر این است که در دو دهه گذشته، همه آثار بزرگ جغرافیایی که در سطح جهانی پذیرش عام یافته‌اند، از بنیان نظری و تئوریک قوی برخوردار بوده‌اند. این بنیان با توجه به تعریف و حیطه علم جغرافیا در پی درک اقتصاد سیاسی فضا، نظریه‌های اجتماعی، نگرش سیستمی و دیگر اندیشه‌های فضایی و غیر فضایی بوده است. آخرین این نگرش‌ها و نظریه‌ها، تئوری توسعه پایدار است. به باور دکتر شکویی «در دنیای پر آشوب و نابسامانی‌های اجتماعی –

اقتصادی که هر روز موج‌های تازه‌ای از ناامیدی، عقب ماندگی و درگیری بر جهان سوم می‌تازد، علم جغرافیا باید موج‌های تازه‌ای بیافریند و نگاهبان دین و دلسوز حقیقت باشد. اگر در ایران نتوانسته‌ایم به بنیان‌های استوار در اندیشه‌های جغرافیایی دست یابیم، این صفت را باید در عدم توجه به اندیشه‌های فلسفی جست‌وجو کرد. از این رو در کشور ما در محافل دانشگاهی و غیر دانشگاهی، جغرافیا در مقایسه با سایر علوم مشابه حضور کم رنگ و بی‌جلوه‌ای دارد، پس لازم است که فلسفه‌های سیاسی، اقتصاد سیاسی و نظریه‌های اجتماعی که امروزه عوامل شناخت جغرافیای نو از



• اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی  
• تألیف: دکتر حسین شکویی  
• ناشر: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، جلد دوم، ۱۳۸۲، ۳۲۰۰۰ ریال.

باگذشت هفت سال از چاپ جلد اول کتاب اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا تألیف دکتر حسین شکویی، سرانجام در زمستان ۱۳۸۲ جلد دوم این کتاب با نام فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی انتشار یافت.

اگر جغرافیا را دانشی بدانیم که در پی کشف فرآیندهای اجتماعی در رابطه با مکان است (و با کشف این روابط در پی برنامه‌ریزی برای پایداری فضاست)، یا به عبارتی دیگر جغرافیا را علمی میان‌رشته‌ای بدانیم که با شناخت پدیده‌های فضایی در پی

فلسفه‌های سیاسی و ایدئولوژی‌ها، اقتصاد سیاسی خاصی را به وجود می‌آورند و این اقتصاد سیاسی نقش عمده‌ای در کیفیت و آرایش مکانی – فضایی پدیده‌ها ایفا می‌کند



در کتاب «فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی» با توجه به بسترهای جغرافیایی ایران و ویژگی‌های اجتماعی آن بیشتر به اندیشه‌های سیاسی فضا و فلسفه‌های سیاسی پرداخته شده است

جغرافیای سنتی اندبه همراه مکتب‌های جغرافیایی تحلیل و تبیین شوند، تا از این طریق نا آگاهی و توصیفی بودن علم جغرافیا کنار زده شود.» چون در مورد مکتب‌های جغرافیایی با قاطعیت کمتری می‌توان سخن گفت، بنابراین در این کتاب با توجه به بسترهای جغرافیایی ایران و ویژگی‌های اجتماعی آن بیشتر به اندیشه‌های اقتصاد سیاسی فضا و فلسفه‌های سیاسی پرداخته شده است. بر این اساس بیان می‌شود که «جغرافیای نو، جغرافیای اندیشه‌ها و عقل‌گرایی انتقادی است، علاوه بر این جغرافیای نو، مسئله محوری را اساس کار خود قرار داده است.»

کتاب با یک پیشگفتار و سیزده فصل نگاشته شده است.

فصل اول به موضوع فلسفه‌های محیطی و جغرافیا پرداخته است. در این فصل با بیان پدایش فلسفه‌های محیطی به تبیین دوگانه انگاری محیطی، پارادایم‌های جغرافیایی، استعاره شکل‌گرایی، ماشین‌گرایی، انداموارگی و بافت‌گرایی، پارادایم بوم‌شناختی سیاسی جبرگرا، پارادایم اکوسوسیالیسم، پارادایم بوم محوری، پارادایم بوم‌شناختی عمقی، پارادایم‌های خود محوری و انسان محوری و... می‌پردازد.

به طور کلی در این فصل ابتدا به سنت فلسفه‌های محیطی در غرب و سپس به تحلیل ریشه‌های تخریبی این فلسفه که تا به امروز ادامه دارد، پرداخته شده است. هم‌چنین با بیان دیدگاه اکولوژیکی و نگرش‌های داروینیسمی، نتیجه گرفته می‌شود که فضای حاکم بر جغرافیا حاصل این نگرش به جهان، طبیعت و انسان است.

فلسفه‌های سیاسی، ایدئولوژی و محیط جغرافیایی عنوان فصل دوم کتاب است. در این فصل نویسنده با بیان مفهوم ایدئولوژی و تفسیرهای مختلف از آن، به جایگاه ایدئولوژی‌های مختلف از جمله، لیبرالیسم، مسیحیت، اسلام، سوسیالیسم، آنارشیزم و...

در شکل‌گیری محیط جغرافیایی می‌پردازد.

به عقیده نویسنده هر ایدئولوژی به یک نوع خاص از روابط اجتماعی امکان بروز می‌دهد و افراد جامعه را در داخل ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خاص به هم می‌پیوندد. در داخل این ساختار، تحلیل منطقی قدرت و سلطه صورت می‌گیرد، از این رو روابط بین قدرت و پدیده‌های جغرافیایی از تحلیل‌های کلیدی در علم جغرافیا است.

نویسنده در پایان این فصل نتیجه می‌گیرد که «۱. فلسفه‌های سیاسی و ایدئولوژی‌ها، اقتصاد سیاسی خاصی را به وجود می‌آورند و این اقتصاد سیاسی نقش عمده‌ای در کیفیت و آرایش مکانی - فضایی پدیده‌ها ایفا می‌کند.

۲. تفکرات منجمد و بدون هدف، آثار جغرافیایی بیخ بسته تولید می‌کنند. جغرافیادانان امروزی، مثل روشنفکر زمان ما باید در جست‌وجوی حقیقت باشد. شاید تنها در این صورت است که عدالت اجتماعی در همه زوایای آثار جغرافیایی، ریشه می‌دواند و جغرافیای کاربردی در راستای مصلحت عمومی به کار می‌افتد.»

فصل سوم با عنوان جغرافیا، داروینیسم و لامارکیسم، به مباحث نظری و تئوریک، تئوری داروین و تأثیر آن بر علم جغرافیا می‌پردازد. «می‌توان گفت که داروینیسم و فرهنگ سیاسی، تأثیرات متقابلی بر یکدیگر داشته‌اند و همه ایدئولوژی‌های جهان سرمایه‌داری، کم یا زیاد، از فرآیند تکاملی داروین تأثیر پذیرفته‌اند. از آن جمله، محافظه‌کاری، نظامی‌گری، اقتصاد بازار آزاد نژادگرایی، داروینیسم اجتماعی، و... چنین می‌نماید که علم داروینی، ماهیت ایدئولوژیک دارد و با تأثیرگذاری در ایدئولوژی‌های فوق، نقشه جغرافیایی سیاسی جهان را تغییر داده است.»

این فصل از کتاب بیشتر و تقریباً خلاصه مطالب برخی از فصول جلد اول کتاب است.

**هر ایدئولوژی، آرمانشهر ویژه خود را می‌آفریند و در بیشتر آن‌ها خداوند، قانون، فضیلت و زندگی مطلوب، اساس تفکرات آرمانشهری را تشکیل می‌دهد**

ایدئولوژی و آرمانشهرهای اکولوژیک عنوان فصل چهارم کتاب است. بر این اساس که در شناخت آرمانشهرها باید ابتدا، آرمان‌های شارحان و طراحان آنها را بشناسیم. در این قسمت به مطالعه تفکرات مدل‌های آرمانشهری پرداخته شده است. در این فصل بر تأثیر آرمانشهرهای اکولوژیک روی عوامل گزینش مکان، همبستگی، نوآوری و تغییر، برنامه‌ریزی محیط اجتماعی و تعادل‌های اکولوژیک تأکید می‌شود. به طور کلی از فصل چهارم نتایج زیر حاصل شده است:

- در تفکرات آرمانشهری، در همه مراحل زندگی، باید به جمع اندیشید نه به فرد. از این رو در همه تفکرات آرمانشهری اداره جامعه به صورت مشترک المنافع تأکید می‌شود.
- هر ایدئولوژی، آرمانشهر ویژه خود را می‌آفریند و در بیشتر آنها خداوند، قانون، فضیلت و زندگی مطلوب اساس تفکرات آرمانشهری را تشکیل می‌دهد.
- در صورتی که نهاد و ایدئولوژی یک آرمانشهر، قابل انعطاف نباشد، نابودی آرمانشهر حتمی خواهد بود. تاریخ جهان در قرن بیستم شاهد این گفته است.
- در آرمانشهر اکولوژیک، مجموعه هماهنگ از شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و عدالت اجتماعی در شهر ارگانیک به وجود می‌آید.

فصل پنجم به بررسی مکتب جغرافیایی رفتار فضایی می‌پردازد. در این فصل پس از تحلیل‌های گوناگون از این مکتب به برخی از اندیشه‌های جغرافیایی نظریه پردازان این مکتب از جمله ویلیام کورک، دیوید لاونتال، گالچ و براون پرداخته می‌شود. «ارزش‌ها و تجربه‌های انسانی، شکل‌گیری چشم اندازه‌ها را به عهده دارند که با ارزش‌های فرهنگی، پیوندی استوار می‌یابند، در نتیجه مردم، بیشتر با ارزش‌های فرهنگی به چشم اندازه‌ها می‌نگرند. در طول زمان، در این چشم اندازه‌ها، مردم تغییرات آرامی را به وجود می‌آورند و جغرافیای زمان را نیز به تغییر می‌کشانند. در جغرافیای رفتار فضایی، گاهی در زمینه مطالعه فرآیندهای تاریخی، ارزش‌های فرهنگی و چشم اندازه‌ها، با مشکلاتی روبه‌رو می‌شویم.

در این گونه موارد، برخی از جغرافیادانان منابع مورد نیاز خود را در زمان‌ها و دوره‌های تاریخی جست‌وجو می‌کنند که نمونه برجسته آن اثر ارزشمند جغرافیای انسانگر و ادبیات می‌باشد. در زمان ما حرکت جغرافیایی رفتار فضایی، بیشتر از فلسفه‌های ساختارگرا و انسان‌گرا، نظیر پدیدارشناسی تأثیر می‌پذیرد. هر چند که کاربرد روش‌های پدیدارشناسی با پاره‌ای از مسائل جغرافیایی با نارسایی روبرو می‌باشد. اما این روش با موضوعات مربوط به ادراک

**در جغرافیای ساختاری، عامل قدرت و سلطه در کانون ساختارهای اجتماعی قرار می‌گیرد و در اظهار نظر مردم، فعالیت آن‌ها و مسایل مردم عامل تعیین‌کننده می‌باشد که در نهایت به شکل‌گیری پدیده‌های جغرافیایی در مکان و فضا می‌انجامد**

چشم‌انداز، سازگاری نشان می‌دهد».

به عقیده دکتر شکویی، جغرافیای رفتار فضایی، یک مکتب میان رشته‌ای است که بیش از همه از روانشناسی اجتماعی و روانشناسی گشتالت بهره می‌گیرد.

فصل ششم به بررسی مکتب جغرافیایی ساختاری اختصاص دارد. ساختار یک رویکرد نظریه‌ای است که از طریق زبان‌شناسی و فلسفه وارد ادبیات جغرافیایی شده است. این رویکرد بیشتر مدیون کلود لوی استراوس در انسان‌شناسی و ژان پیاژه در روانشناسی است.

این مکتب در فرانسه بعد از جنگ جهانی به صورت فلسفه غالب درآمد و بخشی از نقداثبات‌گرایی منطقی را به عهده گرفت. در جغرافیای ساختاری، عامل قدرت و سلطه در کانون ساختارهای اجتماعی قرار می‌گیرد و در اظهار نظر مردم، فعالیت آن‌ها و مسایل مردم عامل تعیین‌کننده می‌باشد که در نهایت به شکل‌گیری پدیده‌های جغرافیایی در مکان و فضا می‌انجامد. جغرافی دانانی که در تحلیل پدیده‌های جغرافیایی به اقتصاد سیاسی گرایش دارند، اغلب از مکتب ساختارگرایی برخاسته‌اند.

فصل هفتم به مکتب جغرافیایی رادیکال می‌پردازد. «جغرافیای رادیکال با بهره‌گیری از سنت انتقادی رادیکال، نقد استواری را بر تفکرات جغرافیادانان لیبرال اروپایی و آمریکایی وارد می‌سازد، که قادر نبوده‌اند به ریشه‌های اساسی در مسایل جغرافیایی توفیق یابند».

به نظر می‌رسد که جغرافیادانان مکتب آنارشیزم از جمله الیزه رگله و پترگو و پوتکین روسی از اولین بنیان‌گذاران این مکتب در جغرافیا بوده‌اند. در مجموع بیشتر لیبرال‌ها با سرمایه‌داری بورژوازی مخالف و دگرگونی‌های اساسی را در ساختار اجتماعی - اقتصادی می‌طلبند. «به نظر جغرافیادانان لیبرال در صد سال گذشته، علم جغرافیا، مثل سایر علوم با امپریالیسم پیوند داشته است. تا آن‌جا که

**آنارشسیسم اجتماعی بر این باور است که اگر در جوامع انسانی، عامل رقابت حذف گردد، ستیزه‌جویی، مال‌اندوزی و زیاده‌طلبی نیز از طبیعت انسانی کنار می‌رود، چنین قضاوتی تحقیق در طبیعت انسانی را از علوم طبیعی به قلمرو انسانی می‌کشاند**

در جغرافیا به اروپاییان و امریکاییان، امتیازات ویژه‌ای بخشیده است و آن‌ها را از نظر نژاد، محیط، فرهنگ، تمدن، ذهنیت و معنویت برتری داده است.»

فصل هشتم کتاب به بررسی مکتب جغرافیایی فرهنگی نو اختصاص دارد. «برخی از جغرافیادانان فرهنگ را به منزله علم تفیسیری می‌شناسند و در مطالعات جغرافیایی فرهنگی کارشان را با تفسیر چشم‌انداز شروع می‌کنند.» از جمله معروف‌ترین نظریه‌پردازان این مکتب رایموند ویلیامز، استوارت هال و ریچارد هوگارت هستند.

به طور کلی در جغرافیای فرهنگی عنوان‌های زیر از مباحث عمده می‌باشند: «هویت ناحیه‌ای به منزله یک فرآیند، کثرت‌گرایی فرهنگی، کارکردهای اجتماعی قدرت در امر فرهنگ، نقش فرهنگ در زندگی جهان‌سومی‌ها، زنان و کودکان، گسترش صنعتی و فرهنگی غرب در اقتصاد و سیاست ناحیه‌ای، نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جنسیت، و...»

فصل نهم کتاب مکتب جغرافیایی اکولوژیک را مورد بررسی قرار می‌دهد. یکی از مباحث اصلی در این مکتب بازگشت دوباره به جبر جغرافیایی است.

فصل دهم به مکتب جغرافیایی آنارشسیستی می‌پردازد. آنارشسیست‌ها معتقدند که انسان بخشی از طبیعت است و چون طبیعت دارای کثرت و بدون سلسله مراتب است، از این رو در جامعه انسانی نیز، حکومت طبیعی باید بدون سلسله مراتب و به صورت واحدهای آزاد به همراه دیدگاه‌های متفاوت پذیرفته شود. چنان‌که جامعه‌های انداموار اولیه چنین شرایطی داشته‌اند. «آنارشسیسم اجتماعی بر این باور است که اگر در جوامع انسانی، عامل رقابت حذف گردد، ستیزه‌جویی، مال‌اندوزی و زیاده‌طلبی نیز از طبیعت انسانی کنار می‌رود، چنین قضاوتی تحقیق در طبیعت انسانی را از علوم طبیعی به قلمرو انسانی می‌کشاند. در نتیجه، رفتار و عملکرد

انسانی در شرایط نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جست‌وجو می‌شود.»

مکتب جغرافیایی انتقادی عنوان فصل یازدهم کتاب است. در این فصل مکتب فرانکفورت، نظریه‌های انتقادی این مکتب و جغرافیای انتقادی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

«نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت، روی جنبه‌های انسان‌گرایی مارکسیستی با افزودن عوامل روانشناسی اجتماعی تأکید می‌کند. جغرافیای انتقادی، با تأثیرپذیری از نظریه انتقادی، تخریب محیط طبیعی و زندگی پر درد و رنج انسانی را حاصل سرمایه‌داری مدرن، گردش‌مداری سرمایه و اهرم‌های چندگانه قدرت می‌داند که با سلطه تکنولوژی، راه تراج بی‌امان طبیعت و منابع طبیعی را در پیش گرفته است. از این دیدگاه استثمار طبیعت، زمینه استثمار انسان را فراهم ساخته است.»

فصل دوازدهم به موضوع جغرافیا و برنامه‌ریزی می‌پردازد. در این فصل منظور از برنامه‌ریزی، بیشتر برنامه‌ریزی ناحیه‌ای و شهری است. هدف اصلی این فصل تحلیل مسایل جغرافیایی شهری از دیدگاه توسعه پایدار است.

«امروزه سیاره زمین بیش از هر زمان دیگر زیر فشار مداوم انسانی قرار گرفته است. لذا مسئولیت جغرافیا در برنامه‌ریزی محیطی ما را به تدوین برنامه‌های جدید آموزشی و دخالت دادن اقتصاد سیاسی در تحقیقات جغرافیای کاربردی ملزم می‌سازد. مسایل مکانی و محیطی، همواره با سیاست‌ها و طرح‌های ملی و ناحیه‌ای پیوند دائمی دارند.»

آخرین فصل کتاب، پیشنهاد یک تعریف در عصر نوین جغرافیا برای این علم است.

نویسنده معتقد است که اگر بخواهیم در عصر تغییرات شتابان جهانی به جغرافیای راستین دست یابیم و به علل کم‌رنگ شدن این علم در میان سایر علوم پی ببریم، لازم است که در ابتدا حلقه مفقوده و گره‌گور این ضعف و ناتوانی را به طور دقیق بازشناسیم.

به عقیده دکتر شکویی، با افزودن میان‌جیگری فرآیندهای نهادی و ساختاری به تعریف جغرافیا، می‌توانیم به جایگاه استوار منطقی جغرافیایی نزدیک شویم و ناتوانی آن را برطرف کنیم.

با این‌که جلد دوم کتاب با تأخیری نسبتاً طولانی منتشر شد و در عین حال قسمت عمده آن با فصل‌های جلد اول همپوشانی دارد، ولی از معدود نوشته‌هایی است که به طور نظام‌مند به پایه‌های نظری علم جغرافیا پرداخته است. به طور حتم این تألیف تا حدودی جای خالی مباحث نظری را در رشته جغرافیا، به خصوص جغرافیای انسانی پر خواهد کرد.

**جغرافیای رفتار فضایی، یک مکتب میان رشته‌ای است که بیش از همه از روانشناسی اجتماعی و روانشناسی گشتالت بهره می‌گیرد**